

زنان خیابانی؛

قربانیان خانواده آشفته، اجتماع، شرایط اقتصادی و بی هویتی

گفت‌وگو با دکتر مهدیس کامکار (روان‌پزشک)

پروین بختیار نژاد



دکتر مهدیس کامکار

اشاره: زنان خیابانی، نه واژه، بلکه هنجاری است که امروزه با گستره چشمگیر آن لرزه بر اندام هر ایرانی از هر آیین و اندیشه‌ای می‌اندازد. تا آنجا که شناخت، ریشه‌یابی و راه برون‌رفت از این پدیده به یک مسئله راهبردی ملی تبدیل شده است، در این راستا چشم‌انداز ایران در شماره قبل گفت‌وگویی با آقای سعید مدنی انجام داد. در این شماره نیز گفت‌وگویی با دکتر مهدیس کامکار (روان‌پزشک) انجام گرفته که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

دکتر مهدیس کامکار متولد سال ۱۳۴۴ در شهر تهران می‌باشد. وی دوره پزشکی عمومی، تخصص و همچنین دوره‌های روان‌درمانی را زیر نظر اساتید برجسته این رشته گذراند و در سال ۱۳۷۳ در رشته روان‌پزشکی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. ایشان عضو انجمن جامعه‌شناسی ایران و دارای تألیفات و ترجمه‌های مختلف در نشریات می‌باشد. از سال ۱۳۷۳ تاکنون در همایش‌های متعددی که در زمینه آسیب‌های روانی-اجتماعی و آسیب‌شناسی خانواده برگزار شده، سخنرانی نموده و مقالاتی ارائه داده‌اند. دو کتاب در مورد «لرزه خواندگی» تألیف نموده‌اند که در دست انتشار است. هم‌اکنون نیز مشغول تدوین و ترجمه کتابی با عنوان «پیشگامان زن در روانکاوی» هستند. دکتر کامکار عضو تحریریه فصلنامه علمی-پژوهشی «راه اجتماعی» وابسته به دانشگاه بهزیستی بوده و در NGOهایی چون «حمایت و یاری آسیب‌دیدگان» و «مجمع نیکوکاری رعد» مشغول فعالیت می‌باشند.

■ در آغاز لطفاً تعریف خود را از روسپی‌گری و تفاوت آن با بی‌مبالاتی جنسی توضیح دهید؟

□ روسپی‌گری، نوعی شغل است و فردی که تن‌فروشی می‌کند و زمانی که تن‌فروشی می‌کند این کار او به‌عنوان یک شغل مطرح می‌شود و امروزه نسبت به گذشته ابعاد گسترده‌تری به خودش گرفته و فرد درقبال آن، کالا یا پول دریافت می‌کند. این تعریف رایج روسپی‌گری است و می‌تواند از طریق تلفن، ویدئو و اشکال دیگر به این کار بپردازد. یکی از اشکال آن که در ایران چشمگیرتر است زنان خیابانی هستند. زنانی که به صورت مشخص با رفتار مشخص و لباس‌هایی که جلب توجه می‌کند کنار خیابان می‌ایستند شیوه‌ای که در تمام جهان وجود دارد. اینها از بی‌پناه‌ترین روسپی‌ها به‌شمار می‌روند. روسپی‌هایی که به باندی تعلق ندارند افراد تنهایی هستند و بیشترین قربانی را هم این دسته زنان خیابانی می‌دهند. زیرا افرادی که به دسته‌ای یا باندی تعلق دارند زدوبندهایی با سیستم پلیس در تمام دنیا دارند و رشوه‌هایی به آنها می‌دهند تا به نوعی باند خودشان را حفظ کنند. البته این زنان زمانی که به درد باند نخورند، حذف می‌شوند و آنهایی را که در کنار خیابان

می‌بینیم، در واقع محروم‌ترین زنانی هستند که به روسپی‌گری اقدام می‌کنند. اینها به هرگونه خدماتی مانند هرزه‌نگاری، تن‌فروشی، نامه‌نگاری، تلفن و گرفتن عکس‌ها و بازی در فیلم‌های مستهجن تن می‌دهند. اما در ایران به دلیل قوانینی که وجود دارد این عمل جرم به‌شمار می‌رود. زنان خیابانی به نسبت دیگر روسپیان از نظر مالی در سطح پایین‌تری قرار دارند و از این طریق می‌خواهند برای خودشان و خانواده‌هایشان، شرایط بهتری را فراهم کنند. البته عمز خدمات رسانی جنسی این افراد در حدود ده تا پانزده سال می‌باشد.

شاید بتوان گفت که بی‌مبالاتی جنسی و رابطه جنسی آزاد قدمتی به دیرینگی روسپی‌گری داشته باشد. ما معمولاً در کتاب‌های تاریخ می‌خوانیم که بودند زنانی از طبقه اشراف و ثروتمند که نوازشگری و رامشگری می‌کردند، با موسیقی آشنا بودند و از طبقات بالای اجتماع به‌شمار می‌رفتند و حتی بدون دریافت پول خدمات جنسی به طبقات بالای اجتماع عرضه می‌کردند و در بسیاری از موارد هم این مردان به نوعی متأهل و سرپرست خانواده بودند و عاشق این زنان می‌شدند و چون عموم زنان در مقابل چنین مردان و

زنانی جبهه می‌گرفتند (زنان از اقشار دیگر خانه‌دار، زمین‌دار) به نوعی با خرافات اینها را به دام می‌کشیدند تا بسوزانند یا در زندان بیندازند. به هر جهت بی‌مبالاتی جنسی همواره در طول تاریخ بوده است. افزون بر اینها می‌دیدیم که در طبقات بالای اجتماعی اینها رواج داشته است و یا در فرهنگ خاور دور، انواع این‌گونه خدمات به مردان، به‌عنوان جنس برتر داده می‌شد. در واقع یک نوع سبک برای زندگی حساب می‌شد. این دسته نیز در ایران وجود دارند. بی‌مبالاتی جنسی جرم نیست ولی هنجار هم نیست بلکه یک نوع انحراف روانی و اجتماعی است و در تمام دنیا گسترش یافته است و به آن در اصطلاح «رفتار پرخطر» (High risk behaviour) گفته می‌شود. مانند پرش با کایت یا رانندگی بی‌محایا یا استفاده از مواد مخدر به‌عنوان تجربه که به آسیب‌هایی مثل ابتلا به HIV مثبت بیماری‌های مقاربتی یا حاملگی ناخواسته می‌انجامد. عملی که از رفتارهای پرخطر جوانی و نوجوانی به‌شمار می‌رود و بیشتر مربوط به کسانی می‌شود که مبتلا به بیماری‌های افسردگی و خلقی هستند. این‌گونه افراد معمولاً در خانواده‌های ناهنجار زندگی می‌کنند گاهی هم

فرد علاوه بر این که در یک خانواده پهنجار زندگی می‌کرده، اختلالات شخصیتی دارد. عده‌ای نیز دچار اختلالات هوشی هستند. روان‌پزشک با معاینه این افراد به تشخیص درست خواهد رسید. در بسیاری از موارد کودکان و نوجوانانی که بی‌مبالاتی جنسی می‌کنند، از موادمخدر استفاده می‌کنند و یا کارهای دیگری مثل ولگردی و خرابکاری نیز انجام می‌دهند. اینان از مشکلات روانی جدی و خلقی رنج می‌برند، برای همین هم الان اگر کسی را به عنوان مجرم یا انحراف اجتماعی دستگیر می‌کنند، شرایطی را ترتیب می‌دهند که دست‌کم یک‌بار مورد معاینه روانشناسان قرار گیرد.

■ به نظر شما چرا سن روسپی‌گری در ایران تا این حد پایین آمده است؟ □ به‌طور کلی مرزی بین جرم و هنجار وجود دارد که به آن می‌گوییم انحراف. انحراف ممکن است در بعضی از کشورها با توجه به قوانین، پذیرفته شده باشد و در بعضی کشورها قانون، برخوردهای جدی‌تری با این پدیده می‌کند. انحراف شامل ولگردی، خرابکاری، آتش‌افروزی، صلحه‌زدن به امکانات عمومی، رانندگی‌های بی‌مهابا، استفاده از موادمخدر و نیز بی‌مبالاتی جنسی می‌باشد. متأسفانه دامنه سنی این‌گونه انحرافات پایین آمده است. ما تحقیقی به صورت میدانی بین هفتاد نفری که به ستاد مبارزه با بخران ارجاع داده بودند انجام دادیم و دیدیم که سن شروع این انحرافات بین ده تا سیزده سال است. در حالی که حدود دوسال پیش دامنه سنی این افراد بین پانزده سال به بالا بود. البته اوج سنی آن از نظر آماری حدود ۱۵ تا ۱۶ سال بود، ولی آمار اولی مربوط به کسانی هستند که سابقه دستگیری و بازداشت دارند ولی زندان نرفته‌اند. در حال حاضر شرایطی فراهم شده



مهدی رضاییان

◆ روسپی‌هایی که به بانندی تعلق ندارند، افراد تنهایی هستند و بیشترین قربانی را هم این دسته زنان خیابانی می‌دهند



که قضات، کودکان و نوجوانان مجرم را به بهزیستی ارجاع می‌دهند و بهزیستی تصمیم می‌گیرد که آنها را به خانواده برگرداند و یا مشکلاتشان را بررسی کند. نکته مهمی که در مورد این بچه‌ها می‌توان گفت این است که سطح سواد و شرایط سنی برای شروع انحرافات پایین آمده است. طی دو سال گذشته - طبق آمار - سن انحرافات از سوم راهنمایی پایین‌تر آمده است. اینها نشان می‌دهد که ایران با یک بحران و آشوب روانی فراگیر روبه‌روست که حکایت از آسیب‌های شدید خانوادگی می‌کند. زیرا این سن، سنی است که شخصیت شکل نگرفته و بیشتر بیماری‌های خفیف روانی هنوز شروع نشده‌اند و این نشان‌دهنده بی‌سامانی خانوادهاست. ما بیشترین صدمه روانی را در ۵ سال اول زندگی مان می‌بینیم. البته در دوران نوجوانی هم آسیب روانی وارد می‌شود ولی بیشترین آسیب زیر ده سال است که کودک نیاز به پدرمادر سالم دارد. زمانی که می‌بینیم سن انحرافات اجتماعی پایین آمده، شاید بشود گفت معضل اصلی ما خانواده‌ها هستند. "فرد" قربانی "خانواده" است و "خانواده" قربانی "اجتماع"؛ قربانی "شرایط اقتصادی، اجتماعی و بی‌هویتی" که در طی سال‌های اخیر رو به افزایش بوده و افرادی که بی‌مطالعه و نسنجیده، خانواده تشکیل می‌دهند.

■ در بحث بی‌مبالاتی جنسی، شما به اختلالات روانی اشاره کردید، لطفاً دلایل این اختلالات رفتاری را بیان کنید؟

□ در روان‌پزشکی، از علت‌شناسی گسترش و بروز بیماری‌های روانی تعریف مشخصی نداریم، بخشی از این اختلالات، بیولوژیکی و ژنتیکی هستند و بخشی هم مربوط به اختلالاتی است که محیط زندگی برای آنها به‌وجود می‌آورند. یعنی یک

محیط پراضطراب، ناامن و بیماری‌زا زمینه‌های بروز اختلالات ژنتیکی را فراهم می‌کند. به همین دلیل جامعه ما نیازمند رابطه‌ای تنگاتنگ میان مددکاری، جامعه‌شناسی، قوانین حقوقی و روان‌شناسی و پزشکی است. زیرا بدون ورود هماهنگ در این حوزه‌های چندگانه، نمی‌توان به داده‌های حقیقی دست یافت و نمی‌توان منشأ اصلی این معضلات را پیدا کرد.

کودکانی که پیش از سیزده سالگی پدرمادر خود را از دست می‌دهند، بیشتر در معرض بروز و شیوع بیماری افسردگی هستند. حتی اگر شخصی در خانواده احتمال بروز ژنتیک و سواس، اضطراب و اختلالات رفتاری را در خود داشته باشد اگر در محیط مناسبی برای رشد و پرورش قرار گیرد این ژن بروز نمی‌کند. برای همین هم رشته‌های میان‌شاخه‌ای برای کنترل روانی و اجتماعی خانواده از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

■ در مورد رشته‌های میان‌شاخه‌ای نیز توضیح کوتاهی بدهید؟

□ رشته‌های میان‌شاخه‌ای، رشته‌هایی هستند که در مورد آسیب‌های اجتماعی و رفاه اجتماعی، پژوهش و فعالیت می‌کنند. مثل رشته‌های توان‌بخشی و مدیریتی.

■ در بحث خانواده‌های آشفته، مرتب واژه خانواده استفاده می‌شود، بد نیست که تعریف خود را از مفهوم خانواده نیز بیان کنید؟

□ اگر بخواهیم تعریف ساده‌ای از خانواده بدهیم، باید هرمی را در نظر بگیریم که در رأس این هرم پدرمادر قرار دارد و فرزندان در قاعده این هرم. "فرزند محوری" که در دهه‌های اخیر - به‌ویژه از ۱۹۵۰ میلادی به بعد - مطرح شده، به فرزند به‌عنوان فردی که می‌خواهد پایه‌ساز اجتماع باشد، نگاه می‌کند. البته فرزندمحوری با فرزندسالاری تفاوت دارد. زمانی که کودک به هر دلیل در رأس این هرم

قرار می‌گیرد و تصمیم‌گیری می‌کند، نوعی ناامنی و اضطراب شاور در او ایجاد می‌شود. زیرا کودک در شرایطی قرار دارد که نیاز به پدرمادر دارد و آنها را نمادی از خداوند می‌داند تا بتواند به آنها تکیه کند.

در خانواده‌هایی که به دلایل مختلف فرزند رها و یا بی‌سرپرست است این مشکل خودنمایی می‌کند و این تنها مختص خانواده‌های بی‌سواد و فقیر نیست. ممکن است کودکی، پدرش وکیل یا وزیر باشد و امکانات رفاهی خوبی داشته باشد، اما رفتار مناسبی برای تربیت کودکش ندارد و بسیاری از بچه‌هایی که دچار انحرافات اجتماعی می‌شوند، از رده اجتماعی فرهنگی با تحصیلات بالا بیرون می‌آیند. نام این خانواده‌ها، خانواده‌های "آشفته" است. در این خانواده‌ها نظام و محور قدرت به هم خورده و معمولاً خود پدرمادر دارای آسیب‌های روانی و اجتماعی هستند که بچه‌ها به صورت پنهان و آشکار از این مسئله مطلع می‌باشند. با چنین پیش‌زمینه‌ای، به نوعی بچه‌ها، به شکل باج‌گیر درمی‌آیند و خانواده‌ها هم مجبور می‌شوند امتیازاتی به اینها بدهند تا مشکلاتشان درون خانواده مسکوت و مخفی بماند. این امر باعث می‌شود جای پدرمادر - که باید بزرگ‌تر و بالاتر به نظر برسند و تکیه‌گاه کودک باشند - با بچه‌ها عوض شود. بنابراین بچه‌ها احساس قدرت بیشتری می‌کنند و این باعث همه نوع انحراف فردی و اجتماعی و همچنین بروز بیماری‌های روانی و اجتماعی می‌شود.

■ لطفاً ویژگی‌های یک خانواده آشفته را بیان کنید؟

□ چند نوع طبقه‌بندی در مورد خانواده‌ها وجود دارد. از لحاظ جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، خانواده‌هایی که بسیار سخت‌گیر هستند، بچه‌ها را مستعد افسردگی و از دست دادن اعتماد به نفس می‌کنند. خانواده‌هایی

◆ پایین آمدن دامنه سنی

انحرافات نشان می‌دهد که ایران با یک بحران و آشوب روانی فراگیر روبه‌روست که حکایت از آسیب‌های شدید خانوادگی می‌کند

◆ زمانی که می‌بینیم سن

انحرافات اجتماعی پایین آمده، شاید بشود گفت معضل اصلی ما خانواده‌ها هستند. "فرد" قربانی "خانواده" است و "خانواده" قربانی "اجتماع"؛ قربانی "شرایط اقتصادی، اجتماعی و بی‌هویتی" که در طی سال‌های اخیر رو به افزایش بوده است

◆ افزایش بوده است

خانواده‌هایی که بسیار سخت‌گیر هستند، بچه‌ها را مستعد افسردگی و از دست دادن اعتماد به نفس می‌کنند. خانواده‌هایی که بسیار سهل‌گیر هستند نیز بچه‌ها را دچار اختلال‌های رفتاری می‌کنند و در نتیجه هر دو روش، فرزند آماده ارتکاب به جرم و بدرفتاری می‌شوند و از یک امتیاز مثبت، فرزند را محروم می‌نمایند و فرزندان سالمی راهی اجتماع می‌کنند.

فرقی نمی‌کند، این مشکلات می‌تواند ناشی از فقر اقتصادی، فرهنگی، بی‌سوادی و یا بی‌مبالاتی خود شخص باشد که به‌نوعی این بی‌مبالاتی را به فرزندانش تسری می‌دهد. در این موارد به‌ظاهر پدر و مادر وجود دارند، ولی نمی‌توانند ارزش‌های اخلاقی و معنوی را به کودک انتقال دهند. حتی در مواردی، ضلارزش‌ها به کودک منتقل می‌شود. البته این مشکلی است که صرفاً در خانواده وجود ندارد، بلکه به واسطه تعاریف وارونه در جامعه بیمار هم دیده می‌شود. کودک مشاهده می‌کند کسانی که به‌دنبال اخلاقیات می‌روند، از نظر مالی تأمین نیستند. کودکان در سن پایین احتیاج دارند به لحاظ آموزش و بهداشت از نظر مالی و رفاه اجتماعی در یک حناقل رو به متوسطی قرار داشته باشند کودکان در این سن حساس و شکننده دائماً خودشان را با دیگران مقایسه می‌کنند. در اجتماعی که ارزش‌ها، ضلارزش شده و به‌نوعی ارزش‌ها تعریف ثابتی ندارند و امکانات مالی بدون این که تعریف شوند در اختیار افرادی قرار می‌گیرند که زحمتی برای آن نکشیده‌اند، آنگاه کودک یا نوجوان انگیزه لازم را برای کسب این ارزش‌ها نخواهد داشت.

در این چند سال اخیر شاهد تسری بی‌مبالاتی جنسی، به مردان

همه چیز برمی‌گردد به هسته سخت شخصیت من، که آیا این هسته خویشتن من سالم است و آیا من تعریف درستی از خود به‌عنوان یک هویت اصیل انسانی دارم؟! ♦

که بسیار سهل‌گیر هستند نیز بچه‌ها را دچار اختلال‌های رفتاری می‌کنند و در نتیجه هر دو روش، فرزند آماده ارتکاب به جرم و بدرفتاری می‌شود. تنها خانواده‌هایی که در این میان رابطه دوطرفه سالم و عاطفی دارند، به‌موقع برای کار خوب پاداش می‌دهند و برای کار بد محرومیت قائل می‌شوند و از یک امتیاز مثبت، فرزند را محروم می‌نمایند و فرزندان سالمی راهی اجتماع می‌کنند.

دلیل این غفلت و سهل‌انگاری چیست؟

فرقی نمی‌کند، این مشکلات می‌تواند ناشی از فقر اقتصادی، فرهنگی، بی‌سوادی و یا بی‌مبالاتی خود شخص باشد که به‌نوعی این بی‌مبالاتی را به فرزندانش تسری می‌دهد. در این موارد به‌ظاهر پدر و مادر وجود دارند، ولی نمی‌توانند ارزش‌های اخلاقی و معنوی را به کودک انتقال دهند. حتی در مواردی، ضلارزش‌ها به کودک منتقل می‌شود. البته این مشکلی است که صرفاً در خانواده وجود ندارد، بلکه به واسطه تعاریف وارونه در جامعه بیمار هم دیده می‌شود. کودک مشاهده می‌کند کسانی که به‌دنبال اخلاقیات می‌روند، از نظر مالی تأمین نیستند. کودکان در سن پایین احتیاج دارند به لحاظ آموزش و بهداشت از نظر مالی و رفاه اجتماعی در یک حناقل رو به متوسطی قرار داشته باشند کودکان در این سن حساس و شکننده دائماً خودشان را با دیگران مقایسه می‌کنند. در اجتماعی که ارزش‌ها، ضلارزش شده و به‌نوعی ارزش‌ها تعریف ثابتی ندارند و امکانات مالی بدون این که تعریف شوند در اختیار افرادی قرار می‌گیرند که زحمتی برای آن نکشیده‌اند، آنگاه کودک یا نوجوان انگیزه لازم را برای کسب این ارزش‌ها نخواهد داشت.

در این چند سال اخیر شاهد تسری بی‌مبالاتی جنسی، به مردان

متاهل و گاه میانسال و پیر هم بوده‌ایم، در این رابطه چه نظری دارید؟

□ قدمت این مسئله هم به هزاران سال پیش می‌رسد. بی‌مبالاتی جنسی از زمانی که تک همسری به‌وجود آمده، نیز وجود داشته است. امروزه در دهکده جهانی، آگاهی افراد بالا رفته و همه به همه‌چیز دسترسی دارند و همه چیز را همگان می‌دانند. ما در جایی زندگی می‌کنیم که از طریق اینترنت به همه‌جای دنیا و اطلاعات آن در ارتباط هستیم. این باعث می‌شود که علاوه بر کنجکاوی که غریزه بشر است محرومیت‌های شخصی و عاطفی و فرهنگی سرب‌آورد. من نوعی اولین چیزی که زیر سوال می‌برم شخصیت و هویت خودم است. بنابراین همه چیز برمی‌گردد به هسته سخت شخصیت من، که آیا این هسته خویشتن من سالم است و آیا من تعریف درستی از خود به‌عنوان یک هویت اصیل انسانی دارم؟! آیا من، دروغ گفتن، خیانت کردن و هرچیز را که جرم شخصی و اجتماعی شمرده می‌شود، عمل زشتی می‌پندارم و یا تنها تحت نظارت و اجبار پلیس، ناچار به حفظ حریم خود و دیگران هستم؟

اگر کسی تعریف از هویت خودش نداشته باشد، هیچ قانون و قانون‌گذار جزایی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد. زمانی که تعریف درستی از خود و اهداف زندگی نداشته باشیم، خدشه‌پذیری نیز بالا می‌رود.

■ **نهادهای مردمی مانند NGOها** چه کمکی به حل این بحران می‌توانند بکنند؟

□ در کشورهای توسعه‌یافته، تیم‌های مددکاری، شبانه با آمبولانس به خیابان‌ها می‌روند و به این زنان خیابانی خدمات بهداشتی می‌دهند. آنها را به سرپناه امنی که به‌هیچ‌وجه اجباری نیست دعوت می‌کنند. حتی

این کار در امریکا و بسیاری از کشورهای روسی‌گری در آن جرم است، نیز وجود دارد. این به صورت یک راهکار و یک آلت‌رناتیو در کنار قوانین وجود دارد. زیرا بسیاری از زنانی که به صورت خیابانی تن‌فروشی می‌کنند، چاره‌ای جز این ندارند. بسیاری از این زنان مهاجر و از کشورهای جهان سوم هستند و باندهایی که اینها را به صورت قاچاق می‌آورند، آنها را تحت فشار می‌گذارند که شما را به کشورهایتان برمی‌گردانیم. در چنین شرایطی اینها مجبور به همکاری می‌شوند. مددکاران NGOها می‌دانند که این زنان از طریق قاچاق وارد کشور می‌شوند و از قوانین حقوق بشری محروم هستند. البته در ایران که تا به حال چنین قوانینی نداشته‌ایم.

در حال حاضر بهترین تعریفی که از سیستم آموزشی وجوددارد همان سیستم پاداش و محرومیت است. اگرچه بهتر است این آموزش‌ها در دوران کودکی و نوجوانی داده شود و افراد به‌عنوان یک شهروند سالم وارد جامعه شوند، اما پلیس به شکل حافظ ایفای نقش کند و در واقع نقش پدرومادر را در اجتماع بازی کند. البته پاداش تنبیه و محرومیت که در واقع قاضی، وکیل و پلیس باید عامل اجرایی آن باشند تنها راهبردی کوتاه، مثل جریمه‌های سنگین برای نیستن کمربند، ولی برای راه‌های بلندمدت باید از آموزش کودکان از پیش دبستانی شروع کنیم و همواره در سطح جامعه اطلاع‌رسانی کنیم. این دو راهکار باید به‌صورت کوتاه‌مدت و درازمدت برای پرورش روحیه مسئولیت‌پذیری، احترام به قانون و درک اخلاق اجتماعی نسل‌های آینده انجام شود. تأکید می‌کنم که تنها راه گذر از این بحران فردی و اجتماعی، آموزش است.